



مقطع سال های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ است با نامه های بسیار مهم دیگری که با آنها آشنا هستیم. در ادامه بخش هایی از نامه جلال آل احمد خطاب به اصغر شیرازی (استاد دانشگاه، محقق و پژوهشگر ایرانی ساکن آلمان که بیشتر به زبان آلمانی می نویسد. یکی از کتاب های مهم او که در ایران منتشر شده «مدرنیته، شبهه و دموکراسی» است. او از دوستان جوان آل احمد در آن روزگار بوده است) را می خوانیم که بیش از شصت سال پیش نوشته شده اما انگار همین امروز روی کاغذ آمده است. این نامه برای اولین بار برای انتشار در اختیار «ایران جمعه»، ضمیمه روزنامه ایران قرار می گیرد.

ادبی تبدیل شد و در سطح جهان هم اگر نگاه کنیم می بینیم که مجموعه نامه های نویسندگان بزرگ، یکی از منابع مهم برای شناخت نویسنده است به این دلیل که این نامه ها هرگز به قصد چاپ نوشته نمی شده پس دربرگیرنده خصوصی ترین و درونی ترین زوایای روح نویسنده، خطاب به مخاطب خود بوده است. این سنت، سنتی است که در شرق و در ایران مانیزبشدت رواج داشته و در همین ایران معاصر نیز مثال این نامه ها کم نیست و از نمونه های آن می توان به مجموعه دوجلدی «نامه های جلال آل احمد» به سیمین اشاره کرد که شامل دو سال نامه نویسی بی وقفه در

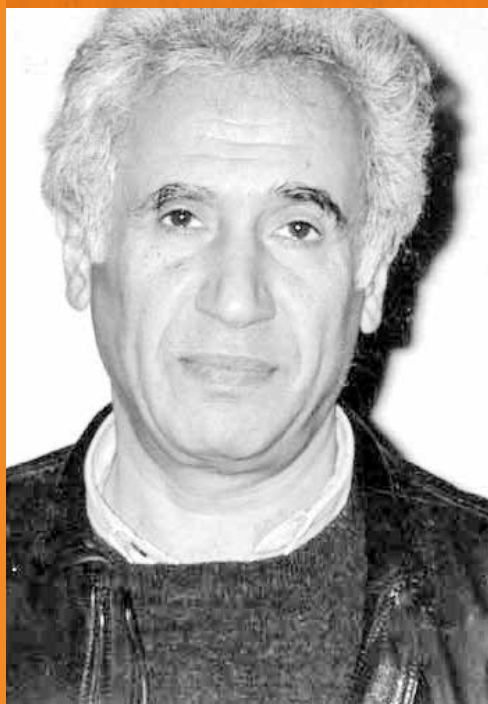
یکی از عوارض جبران ناپذیر و خسران بار حضور اینترنت در زمان ما، صدمه ای است که به نامه نویسی زد. تا آنجا که اداره پست فرانسه پوستری چاپ کرد و بخشی از نامه آلبر کامو به مادرش را در این پوستر گذاشت و از مردم خواست به یکدیگر نامه بنویسند. ایمیل، فاقد روح و حس و حال نامه و نامه نویسی است و ساختارش ساختاری است که در آن نویسنده نمی تواند آن حس را که با کاغذ و قلم به دست می آید، منتقل کند. نامه نگاری یک ژانر ادبی بوده بخصوص از دوران قدیم تحت عنوان منشآت قائم مقام با نامه های عین القضات به ژانرهای

#### تجربش / پنجشنبه، سوم آذرماه ۱۳۳۹

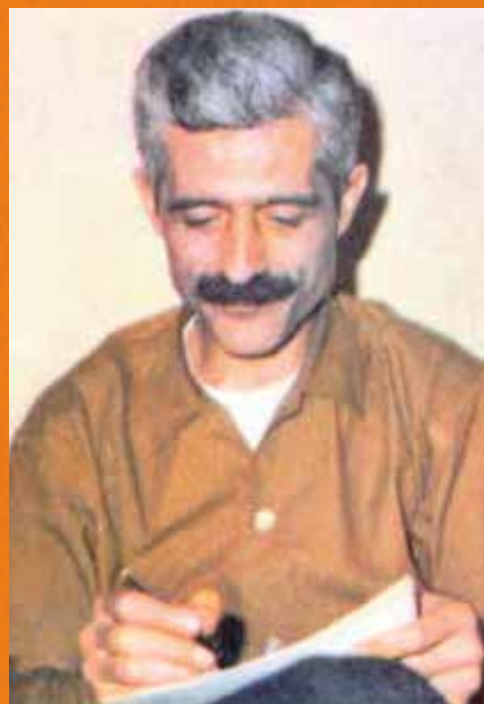
حضرت شیرازی! [...] حالا تو چه می گویی؟ من خیلی دلم می خواهد تو را زبان نسلی بدانم که بعد از ما به عرصه رسیده و در وجود تو از این نسل می پرسم آخر شما چه می گوید؟ می خواهید همین طور دست به دهان ما بمانید که خودمان دست به دهان روزگاریم؟ ما که سر از تخم کودکی در آورديم، خودمان رفتیم و راهمان را جستیم. یا دست کم راهی بود که ما را جست و به خود کشید و حالا بدبختی شما شاید در همین است که چنین راهی نیست تا به سوی خویش بکشد شما را. و بدبختی دیگر تان اینکه این راه را خودتان باید بسازید و به همین علت درمانده اید و احساس تنهایی می کنید. و باز به همین علت است که دست به دامن همچو من هیچ ندان هیچ کاره ای زده اید. آن هم در این زمانه ای که همه راه ها آزموده است و پاخورده و غبار قدم های گذشتگان هنوز در هوا است و بدتر از همه اینکه همه راه ها به بوار بوده است و آنهایی هم که... سر سالم به در برده اند و باقیمانده اند، هر کدام در زیر بار تمام این شکست ها گرد تقصیر را هریک بر

که چه شد که فلانی کنار رفت و فلان دیگری سر به نیست شد و آن دیگری به نوا رسید. و تو یگو که با چنین وصفی از من چه کاری ساخته است؟ اینکه باز بیایم و بنشینم و زینت المجالس محفلی بشوم که سوق جبری اش از اختیار من بیرون است؟ و آن وقت در چنان محفلی جوانی را یا جوانانی را بپرورم و سالی بگذرد و آن جوان را پای دار ببرند و من دست بسته کنجی بنشینم و ببینم که هیچ کاری از دستم ساخته نیست؟ می خواهی این کار را بکنم؟ نه. این کار دیگر از من ساخته نیست. آخر من که نمی توانم در راه و رسم بار قاطر شدن و خانلرخان شدن چیزی بیاموزم یا اندر آداب تقی زاده از آب در آمدن.

به گمان من آدم هایی که وارد سیاست می شوند یا باید خیلی ایده آلیست باشند، یا خیلی واقع بین. یا خیلی دور از حساب و کتاب زمانه، یا بسیار حسابدان و اهل روزگار. من که وارد سیاست شدم، ایده آلیست بودم. یعنی حالا که فکرش را می کنم می بینم این طوری بوده. آن جوانی هم که سرش بالای دار رفت همین طور بود. و چون حتی واقع بینی نتوانست ازم آدمی حسابدان و



## ما همه خسته و کوفته ایم



اهل روزگار بسازد، این بود که سیاست را رها کردم. شاید هم به این علت که می دیدم با خیال برم داشته بود که از این قلم به تنهایی کاری ساخته است... گذشته از اینکه برای یک مبارزه سیاسی یک مبنای ایمان لازم است؛ بخصوص در این خراب شده که اگر به سبک قدما مؤمن باشی اصلاً تسلیمی و رضا به قضا داده ای و دیگر نیازی به این حرف و سخن ها نیست. به این علت بود که کمونیست ها برای شروع به این کار سیاست، اول مبنای ایمان را عوض می کردند و خطر کار ما همین جا است. آخر اینجا که فرانسه نیست یا آلمان؛ تا عضویت اتحادیه کارگران نسلاً بعد نسل به افراد یک خانواده به ارث رسیده باشد؛ یا بیمه اجتماعی و دیگر حقوق انسانی. آنجا که شاید بتوان گفت که بشردوستی به تنهایی بتواند مبنای ایمان باشد برای هر مبارزه سیاسی. چرا که هنوز مستعمراتشان ماده خام آزمایش های علمی و اقتصادی و اتمی به شمار می روند. و می بینی که بر سر کنگو چه می رود! اما این بشردوستی چگونه می تواند برای ما مبنای ایمانی کافی باشد؟...

والسلام  
جلال



دامن دیگری می جوید و اصلاً بدبختی همه ما در این است که پس از سال بیست تاکنون هر دو، سه سال یک بار حرکتی کرده ایم؛ و هر بار چون حرکتی مذبوحانه و نه از سر تصمیم و بی پشتکار و بی نقشه و هر بار چنان کشتاری دادیم که حالا دیگر همه صفوف خالی است... و اکنون این است وضع ما و آن وقت من همه اش در تعجب از اینم که چرا این نسل مؤخر که تو قرار شد نماینده اش باشی، هنوز امید خود را در نسل پیش بسته؟ و چرا نمی خواهد بفهمد که دیگر از ما کاری ساخته نیست؟ آخر ما همه نشان دادیم. ما همه خسته و کوفته ایم؛ ما همه ساخته و پرداخته ایم. همه از کار مانده ایم. و اگر هم از دستان کاری بر آید یا از سر احساس وظیفه است یا از سر ناچاری. خود را می گویم و ملکی را. به گمان من در این میدان حالا دیگر آنهایی به کار می آیند که هنوز انبان تجربیات خود را خالی بر دوش دارند و هنوز داغ انبان زمانه بر پیشانی ایشان نخورده؛ تا یکی به وحشت بیفتد و دیگری رم کند و آن یکی به کمین بنشیند. ما همه گفت و شنیدها مان و هر حرکتمان نشانه آن تجربه تلخ را دارد. حدیث ما حدیث شکست خوردگان است و هزار می هم که ادا در بیاوریم و از صفر شروع کنیم، چیزی جز همانچه نمونه اش را دیدی در چنته نداریم... و تو یگو که چنین آدم هایی به کجای کار تو می خورند؟ و آن حرف و سخن ها